

فساد به مثابه فرآیندی اجتماعی^۱ (از معاملات دو طرفه تا معاملات شبکه‌ای)

جان واربرتون^۲

ترجمه: دکتر رضا دلآوری^۳، علیرضا کهن خاکی^۴

چکیده

درباره‌ی فساد، مطالب زیادی به رشته تحریر درآمده است که هر کدام از زاویه‌ای خاص به این پدیده‌ی مهم در جوامع انسانی اشاره دارد.

در این مقاله جان واربرتون فساد را به عنوان فرآیندی اجتماعی در نظر گرفته و معتقد است اگر فساد را به عنوان یک فرآیند اجتماعی درک کنیم، باید بازیگرانی که در این سیستم اجتماعی مشارکت دارند را شناسایی نماییم. واربرتون معتقد است مشکل برنامه‌های پیشگیری از فساد این است که شبکه‌های فساد و شبکه‌های اجتماعی مشابه یکدیگر هستند و به یک روش عمل می‌کنند. همگی ما در جهانی با شبکه‌های اجتماعی متفاوت بر مبنای ارتباط، روابط شخصی و منافع مشترک فعالیت داریم. اجتماعی برخورد کردن یک نیاز انسانی است. واقع‌بینانه نیست اگر باور کنیم مدیریت منطقی می‌تواند از ایجاد شبکه‌های اجتماعی در مقامات نهادهای بخش دولتی جلوگیری کند. فساد به‌منظور محدود کردن افراطی تعاملات شخصی انسانی می‌تواند کارایی را در نهادهای بخش دولتی تا آنجا کاهش دهد که مانع رشد آنها شود. بوروکراسی منطقی و بر یک داستان آرمانی است که نه ممکن و نه مطلوب است. چالش نهادهای ضدفساد، تلاش برای تدوین مدلی از بوروکراسی و سیاست است که بتواند واقعیت روابط شخصی و شبکه‌های اجتماعی را منسجم سازد، درحالی که تصمیمات همیشه و صرفاً در راستای منافع عموم باشد.

واژگان کلیدی: فساد، فرآیند اجتماعی، شبکه‌های فساد، شبکه‌های اجتماعی

۱- این مقاله برگرفته از بخشی از کتاب فساد و ضد فساد می‌باشد.

CORRUPTION AND ANTI-CORRUPTION edited by Peter Larmour and Nick Wolanin, 2001

2- John Warburton

۳- مدیر آموزش و پژوهش‌های توسعه و آینده‌نگری سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی استان قم- رایانامه: Rdelavari2007@gmail.com

۴- کارشناس ارشد مدیریت دولتی

مقدمه

مشکل فساد اداری را می‌توان با زبانی ساده بیان کرد. فساد چیست؟ چگونه عمل می‌کند؟ اگر بتوانیم به این پرسش‌ها پاسخ دهیم، قادر خواهیم بود تا راه‌های مبارزه با آن‌چه به عنوان مشکل دنیای مدرن خودنمایی می‌کند را کشف کنیم. با این وجود، هر مشکل پیچیده، یک پاسخ احتمالی ساده دارد که البته همواره اشتباه است. مشکل فساد را با اصطلاحی ساده می‌توان بیان نمود اما این، جایی است که سادگی در آن پایان می‌یابد.

در اصطلاح کلی، فساد یکی از ساخته‌های سازمان‌های اجتماعی و سیاسی و پدیده‌ای با پیچیدگی نامحدود است. من تاکنون تعریف یا الگویی^۱ جامع که بتواند فساد را در تمامی ابعاد و مظاهرش توصیف کند ندیده‌ام و نمی‌توانم در این مقاله یکی از آن‌ها را ارایه کنم. در این جا، چنین استدلال می‌شود که فهم فساد به عنوان یک فرآیند اجتماعی تعابیر و مزایایی دارد که بینشی را درخصوص چگونه عمل کردن فساد ارایه می‌کند. توصیه‌ی من این است که بینش‌های برنامه‌های پیشگیری و مقابله با فساد^۲ اطلاع‌رسانی شود.

این روزها روش پرداختن صحیح به فساد این است که مؤسسات و سیستم‌هایی را که امکان ارتکاب فساد در آن‌ها وجود دارد، مورد بررسی قرارداد. به بیان دیگر اگر فساد را به عنوان یک فرآیند اجتماعی در نظر آوریم، باید بازیگرانی را که در این نظام اجتماعی مشارکت دارند بشناسیم. من نمی‌گویم که رویکرد نهادی، اشتباه است، اما باید از زوایای مختلف به این معضل هجوم برد. در مقدمه‌ی این کتاب، لارمور و ولانین^۳ اشاره‌ی درستی به این موضوع دارند که رویکرد مدیریت‌مدارانه به فساد همواره قرین شکست خواهد بود، زیرا نمی‌تواند فضای منسجم اطراف مؤسسات را مورد توجه قرار دهد. من به این مطلب می‌افزایم که این رویکرد نمی‌تواند شناخت، انگیزه و وظایف افراد را با هم ترکیب کند. به نظر می‌رسد توجه به افراد، دیگر مسأله‌ای رایج نیست، زیرا نظریه‌ی ساده سبب فساد^۴ (که دیگر سیبها را خراب می‌کنند) را یادآور می‌شود که معمولاً نمی‌تواند فساد را به زبان ساده‌تر توضیح دهد.

چنان‌که زیپارو^۵ (۱۹۹۸) استدلال می‌کند، مسأله‌ی انحراف، بیشتر از ماهیت سازمان سرچشمه می‌گیرد تا ماهیت افراد. در عوض، پیشنهاد من این است که برای رسیدن به یک فهم اساسی از عملکرد فساد، باید در ابتدا آن را از دیدگاه افراد درک کرده و سپس فرد را در دنیای پیچیده‌ی اجتماعی وارد کنیم. این کار تا به امروز انجام نشده و دلیل آن احتمالاً، بسیار سخت و پیچیده بودن آن است و به رویکرد بین‌رشته‌ای نیاز دارد. در هر صورت، من تلاش می‌کنم تا الگوی متفاوتی را

1- paradigm

2- corruption prevention programs

3- Larmour and wolantin

4- rotten apple theory

5- Zipparo

پیشنهاد کم که بتواند روشی را که در معاملات فساد روی می‌دهد و شبکه فساد را توسعه می‌بخشد، توصیف کند.

فساد به عنوان فرآیندی اجتماعی

معاملات مفسدانه، بین بازیگران و در نتیجه در تعاملات اجتماعی به وقوع می‌پیوندد. برای این که این معاملات فساد روی دهد لازم است ارتباطی بین دو یا چند نفر وجود داشته باشد. افرادی که می‌خواهند در معاملات مفسدانه شرکت کنند، ممکن است این اقدام را فساد تلقی نکنند یا منطقی در دست داشته باشند که رفتار خود را با آن توجیه نمایند، ولی آن‌ها به دنبال افزایش منافع خود نسبت به دیگران هستند. در اینجا ماهیت دقیق این منافع و این که چگونه این بازیگران برای در اختیار داشتن آن دورهم جمع می‌شوند، مورد سؤال نیست. بازیگران علایق، اهداف، امیال، نیاز و اولویت‌هایی دارند که می‌خواهند به آن‌ها برسند. در این حال، مهم‌ترین عامل ماهیت منافع نیست؛ بلکه قدرت میل بازیگر در دستیابی به آن‌ها است. پتری به موضوعی با عنوان انرژی ذاتی در انگیزه اشاره دارد که بازیگران را به عمل وامی‌دارد (۱۹۸۱:۱۸).

برای این که یک بازیگر به اهداف خود دست یابد باید قدرت داشته باشد (Lamberth, ۱۹۸۰:۲۹۵). بحث من این است که هر دو طرفی که به دنبال معاملات مفسدانه هستند؛ دارندگان منابع و جویندگان قدرت هستند. آن‌ها منابع مختلفی از قدرت را در اختیار دارند که نمی‌تواند به آسانی به افزایش منافع آن‌ها تبدیل شود. هدف از معاملات فساد اجرای یک مبادله است، مبادله‌ای که منابع را به قدرت قابل استفاده تبدیل کند. مشارکت کنندگان در این معامله می‌توانند از قدرتی که در اختیار دارند برای افزایش منافع خودشان استفاده کنند.

در چنین معامله‌ای هر بازیگر به‌طور مجزا باید تصمیمی شخصی بگیرد که آیا در معاملات فساد وارد می‌شود یا نه. اگر بازیگر در چنین معامله‌ای شرکت کند، چنین فرض می‌شود که آن‌ها از آستانه‌ی تصمیم‌گیری عبور کرده‌اند. به ادعای من زمانی که به آستانه‌ی تصمیم‌گیری می‌رسند، دو نیروی رقابتی در آن‌ها وجود دارد. در ابتدا، نیروهای انگیزشی، یا تحریکی وجود دارند که به آن‌ها انرژی شرکت در معامله مفسدانه را می‌دهند. اصولاً، این نیرو به وسیله‌ی نیروی میل بازیگر در افزایش نفعی که در معامله مفسدانه او را راضی می‌کند تقویت می‌شود. این قدرت میل، عملکرد وابستگی بازیگر به منابعی است که بازیگر دیگر در معامله آن را کنترل می‌کند و به عنوان بخشی از معامله آن را پیشنهاد می‌دهد. دوم، نیروهای مهارکننده، میل بازیگر را در عبور از آستانه تصمیم‌گیری کاهش می‌دهد. این موارد شامل عواملی از جمله مهار اخلاقی، درک خطر تحریم و درک عواقب این تحریم است.

از این بحث به‌وضوح می‌توان دریافت که تأثیرات نظام‌مند فرهنگ سازمانی تنها یکی از عواملی است که بر افراد در آستانه‌ی تصمیم‌گیری تأثیر می‌گذارد. البته فرهنگ سازمانی و تغییرات سیستم‌ها می‌توانند بر مقیاس یا موقعیت معاملات فساد تأثیر بگذارند. چنین عواملی به نیروهای مهارکننده‌ای

می‌پردازند که بر تصمیم‌بازیگر در مفسدانه عمل کردن تأثیر می‌گذارد. باین وجود، آن‌ها به نیروهای انگیزشی که یک بازیگر را وادار به رفتار مفسدانه می‌کند، توجهی ندارند. من مایلم به این نیروها پردازم و این مسأله را بررسی کنم که آن‌ها چگونه می‌توانند به معاملات فساد و توسعه شبکه‌ای فساد معادلاتی منجر شوند.

فساد و قدرت

رابطه‌ی میان فساد و قدرت تا به امروز به خوبی درک نشده است، تنها چند نظریه‌پرداز هستند که صراحتاً این ارتباط را به تصویر کشیده‌اند. کتاب روگو^۱ و لاسول با عنوان قدرت، فساد و درستکاری^۲ یکی از چند اثری است که رابطه‌ای بین فساد و قدرت برقرار کرده ولی توجه کمی به این ارتباط داشته است (۱۹۶۳). این کتاب به پدیده‌ی قدرت در مفهوم وسیع سیاسی تمرکز دارد اما نتوانسته آن را در جایگاه معاملات فردی قرار دهد.

برداشت من، این است که معاملات فساد شکل خاصی از ارتباطات قدرت هستند و شامل یک مبادله‌ی متقابل از منابع قدرت می‌شوند. ماهیت دقیق قدرت، ستیزه‌جویی است و من در اینجا صرفاً مفهوم ویر از قدرت که با نظریه‌ی وابستگی منابع امرسون ترکیب شده است را ترسیم خواهم نمود. دیدگاه من این است که قدرت، اصطلاحی عمومی است که در توصیف وضعیت یک بازیگر، تملک، کنترل، یا دسترسی به منابعی که در اختیار آن‌ها قرار دارد، به کار می‌رود تا به طور بالقوه منافع آن‌ها را بر منافع دیگران ترجیح ببخشد. منابع به پول، نفوذ، کاریزمای شخصی، قابلیت‌های ورزشی، روابط خانوادگی، کنترل رسانه یا هر مساعدت خارجی یا شخصی دیگر که قادر به افزایش منافع بازیگر باشد (Clark, 1968:57) اشاره دارد. قدرتی که در اختیار مقامات عمومی قرار دارد به درستی به عنوان اقتدار/اختیار توصیف می‌شود که از ویژگی‌های مشخص آن مشروعیت سیاسی است یعنی اختیار در برخورداری از کنترل اجرایی در فرآیند تصمیم‌گیری و منابع کمیاب مردمی که از طرف آن‌ها اداره می‌شود. اکنون من به رابطه‌ی بین قدرت و فساد بازمی‌گردم.

قرار نیست در این نوشته به چانه‌زنی در مورد تعاریف فساد پردازیم. اکثر نویسندگان تعریف ارایه شده از سازمان شفافیت بین‌المللی را در مورد فساد می‌پذیرند: سوءاستفاده از قدرت عمومی برای منافع شخصی. من پیشنهاد می‌کنم این تعریف را کمی گسترش دهیم.

فساد به اقدامات مقامات دولتی چه انتخابی یا انتصابی اشاره دارد که از قدرت به شکل اختیاراتی که از طرف عموم به آن‌ها واگذار شده استفاده کرده تا منافع خود را بر منافع دیگران ترجیح دهند. همچنین فساد به اقدامات بازیگران خصوصی می‌پردازد که معاملات قدرت را با مقامات دولتی اجرا می‌کنند، این اقدامات که با ویژگی تأمین مقام دولتی با منبع قدرت با قصد دستیابی به منافع تحت کنترل دولت همراه است این امکان را به بازیگر بخش خصوصی می‌دهد تا منافع خود را بر

1- Rogow

2- Power, Corruption and Rectitude

منافع عموم برتری دهد. این نکته نیز مورد اشاره قرار خواهد گرفت که فساد سازوکاری است که از طریق آن، اختیاری که در قلمروی مقامات دولتی قرار دارد، به قدرتی مبدل شده که می تواند منافع خصوصی هر دو طرف معامله را برآورده سازد.

نکته‌ی کلیدی در این تعریف اشاره به دوگانگی بین منافع عمومی در مقابل منافع خصوصی و ارتباط بین قدرت و دستاوردهای هدف است (Etzioni, 1970: 19). این موضوع، زمانی مشخص می شود که تعاریف فساد و قدرت کنار هم گذاشته شوند، به گونه‌ای که فساد وسیله‌ای برای نیل به اهداف و نه هدفی برای خودش تلقی می شود. در اینجا، ما از اساسی ترین ویژگی های انسانی حرف می زنیم: شناخت، نیل به اهداف، استفاده از قدرت و روابط انسانی در شبکه های اجتماعی؛ که ما را به ایجاد روابط اجتماعی و تعامل دوتایی بین دو بازیگر سوق می دهد.

روابط اجتماعی و شبکه های اجتماعی فاسد

ماهیت دقیق و شرایطی که در آن تعاملات اجتماعی روی می دهند، موضوع مجموعه فراوانی از مباحث است (Parsons, 1951)؛ اما در این بخش تنها به دو بعد از ابعاد تعامل اجتماعی تأکید می شود که در معاملات فساد اهمیت دارند. این دو بعد عبارت اند از: ارتباط سری و اعتماد.

ارتباط سری^۱

معاملات فساد، قابل مجازات هستند و از آنجایی که به صورت حقوقی یا شکلی دیگر، کسانی که در این معاملات شرکت دارند می دانند که باید این مشارکت را از دیگران مخفی نگه دارند، این موضوع اولین و شاید سخت ترین مانع برای بازیگرانی باشد که می خواهند بر یک معامله‌ی فساد فائق آیند. آن‌ها باید در این رویکرد فاسد، راهی ارتباطی به سوی هدف مورد نظر را باز کنند.

راه ارتباطی باید وسیله‌ای باشد که با آن ارتباطات حفظ شوند. درک این مسأله در معاملات عادی اجتماعی آسان است. مثلاً شخصی یک نفر را در یک رستوران ملاقات می کند و گفت و گویی را شروع می کند یا با ابزار مشخص تلفنی حرف می زنند، به یکدیگر نامه می نویسند و ارتباط دارند. باز کردن راه ارتباطی، وضعیتی دشوار برای محرک و هدف است. این رویکرد خیلی روشن به نظر نمی رسد، زیرا ممکن است هدف، محرک را متهم کند و حتی قبل از این که هیچ فایده‌ای حاصل شود، آن‌ها را در معرض تحریم قرار دهد. این رویکرد می تواند پیچیده باشد زیرا ممکن است هدف، در مورد ماهیت درست افشاگری ایجاد شده و فرصت ازدست رفته دچار سوء تفاهم شود. تجارب نشان می دهند که رویکردهای فساد معمولاً در ملاقات چهره به چهره صورت می گیرد به طوری که اطلاعات غیرزبانی در تعامل اجتماعی بسیار پیچیده منتقل و دریافت می شوند. من در طی ده سال تجربه به عنوان بازجوی فساد تاکنون ندیده‌ام که اولین اقدام برای فساد از طریق ارتباط تلفنی یا نام‌های باشد.

به همین دلیل است که گروه‌های ذی نفع می خواهند مبالغه‌نگفتی را بپردازند تا گوش تصمیم گیران

سیاسی را در اختیار داشته باشند. آن‌ها می‌دانند که مسلماً بدون راه ارتباطی، هیچ چشم‌اندازی از نفوذ در تصمیم یک تصمیم‌گیر نخواهد بود. بیشتر نظام‌های سیاسی مدرن که حفاظت‌هایی در برابر فساد دارند هنوز به دنبال پرداختن مبالغ هنگفت برای دسترسی به سیاستمداران هستند. در واقع، در استرالیا، این یک اقدام استاندارد برای احزاب سیاسی است که چارچوب‌های سیاسی را در جایی که گروه‌های ذی‌نفع تجاری ده‌ها هزار دلار برای دسترسی تضمینی به وزیر می‌پردازند، حفظ کنند.

زمانی که یک راه ارتباطی ایجاد و یک معامله‌ی فساد اجرا شد، ماهیت ارتباط بین دو بازیگر تغییر می‌کند. دیگر محرک و هدفی وجود ندارد و تنها دو شرکت‌کننده مایل به فعالیت هستند. معامله‌ی مفسدانه قابل تحریم و سری است و تضمین می‌کند که راه ارتباطی حتی اگر هر کدام از بازیگران تصمیم بگیرند که دیگر نمی‌خواهند مشارکت داشته باشند؛ نمی‌تواند بسته شود.

اعتماد

دو بازیگر اکنون در رابطه‌ای گرفتار شده‌اند که ابعاد خودش را دارد. آن‌ها در هر زمان به هم مرتبط هستند و در معرض تحریم قرار دارند. این شرط لازم برای رابطه‌ی فساد است که در شرایط کاملاً سری روی می‌دهد و با میزان زیادی از اعتماد بین شرکت‌کنندگان همراه است. لوهمن^۱ (۱۹۷۹) اعتماد را به عنوان یک انتظار عمومی توصیف می‌کند؛ اعتماد پاسخ منطقی بازیگران به افزایش پیچیدگی اجتماعی است. ما نمی‌توانیم تمامی اطلاعات موردنیاز را در تصمیم‌گیری درباره‌ی رفتار دیگران به دست آوریم و به‌جایی برسیم که فرض اعتماد را داشته باشیم. چنین فرضیاتی به‌طور گسترده پیچیدگی محاسباتی تصمیم‌گیری در دنیای اجتماعی را کاهش می‌دهند. همان‌طور که لوهمن می‌گوید، یک نفر می‌تواند پیچیدگی را کاهش دهد و بر آن اساس، نیاز به اعتماد در جامعه مدرن را با تکیه به ساختار فراهم کند. اعتماد در اکثر روابط تجاری با ساختارهای حقوقی پیچیده و هنجاری جایگزین شده است و بر روشی که تجارت اجرا می‌شود، کنترل دارد (Luhmann, 1979:34).

در معاملات فاسد^۲ چنین ساختاری برای تکیه کردن وجود ندارد. ماهیت مخفی و قابل مجازات^۳ معاملات متضمن آن است که بازیگران به یکدیگر اعتماد داشته باشند. زمانی که اعتماد ایجاد شد، بازیگران در یک تعامل اجتماعی پیچیده گرفتار می‌شوند که در آن اعتماد باید پرورش یابد و حفظ شود؛ بنابراین، راه ارتباطی بین بازیگران باید دارای ماهیتی باشد که چنین اعتمادی را پرورش داده و حفظ کند. من عقیده دارم به همین دلیل است که روابط شخصی در تداوم معاملات فساد خیلی اهمیت دارند. در اکثر موارد این مسأله به چشم می‌خورد که بازیگران فاسد باید ملاقات چهره‌به‌چهره داشته باشند، اجتماعی شوند و در مجموع از نوعی همدلی که باعث به‌وجود آمدن اعتماد بین آن‌ها می‌شود، بهره ببرند. روابط شخصی چهره‌به‌چهره بر ماهیت روابط فساد تأثیر می‌گذارد. اعتماد،

1- Luhmann

2- Corrupt transactions

3- sanctionable

همدلی و میل به انجام منافع شخصی بازیگران به روش‌های پیچیده‌ای منجر می‌شود. نیاز به ساخت و حفظ اعتماد از طریق روابط چهره‌به‌چهره، ممکن است به بیان این واقعیت منجر شود که در بسیاری از معاملات فاسد، هدف، منبعی مانند رشوه را که به‌طور گسترده کمتر از ارزش بازار واقعی در منابع دولتی است را می‌پذیرد. مقامات دولتی به‌سادگی آن را کمتر از قیمت مورد انتظار می‌فروشند. این اقدام به‌وضوح در فرهنگ سیاسی مشهود است، به‌طوری‌که گاه پلیس اعتبار، شغل و بازنشستگی خود را برای چند کارتن الکل، گذراندن یک شب در مراکز فساد یا مقدار کمی پول به خطر می‌اندازد. وقایع سالیانه کمیته‌ی مستقل نیوسات ولز در مقابله با فساد^۱ (ICAC) نمونه‌هایی کامل هستند.

شبکه‌های معاملاتی فساد

بیشتر نظریه‌ها در مورد فساد بر اساس تبادل دوگانه‌ی فساد است. به‌جز چند استثنا در این حوزه، کارهای معدودی در زمینه‌ی شبکه‌های فساد انجام شده است. شبکه‌های مبادلاتی فساد بر ماهیت اجتماعی معاملات فساد تأکید دارند. در اینجا تلاش می‌کنم تا مدلی را طراحی کنم که نشان می‌دهد چگونه معاملات دوگانه‌ی فساد می‌توانند به شبکه‌های معاملاتی فساد توسعه یابند. باید توجه داشت که این، یک مدل نظری است و در مراحل ابتدایی قرار دارد و به اقدامات بیشتری نیاز است. برای فهم بهتر فساد به عنوان یک فرآیند اجتماعی به بینش‌هایی اشاره می‌کنم که از شبکه‌ها برای فهم تعاملات اجتماعی استفاده می‌کند. این رویکرد در ابعاد زیادی مورد توجه قرار دارد ولی به‌طور کلی به عنوان نظریه‌ی شبکه‌ی اجتماعی^۲ شناخته می‌شود (SNT). نظریه‌ی شبکه‌ی اجتماعی به بازیگران به عنوان نقاط یا گره‌هایی در شبکه و اهمیت ارتباط بین بازیگران تأکید دارد (Emirbayer and Goodwin, 1994). نظریه‌ی شبکه‌ی اجتماعی به‌منظور فهم الگوی تعاملات بازیگران طراحی شده است و بر اساس این نظر هوشمندانه است که الگوهای تعاملات بین بازیگران در یک شبکه‌ی اجتماعی تأثیر عمیقی بر روشی دارد که بازیگران زندگی خود را می‌گذرانند (French 1956). این رویکرد با افزایش قدرت محاسباتی همراه است و به توسعه‌ی روشی منجر شده که شبکه‌های اجتماعی را ارابه می‌کند و امکان درک پیچیدگی‌شان را از نظر فضا و در طول زمان فراهم می‌نماید. تصور کنید هر فرد در جهان گره‌ای در یک شبکه‌ی عظیم‌الجثه باشد. هر بازیگر ارتباطاتی با دیگر بازیگران در این شبکه دارد که باعث شکل‌گرفتن زیرشبکه‌های پیچیده‌ای می‌شود. برخی، ارتباطات معدودی دارند و ارتباطات برخی نیز زیاد است. بعضی از بازیگران ارتباطات کیفی بالایی دارند که از این طریق روابط کیفی بالایی جریان می‌یابند. بعضی از بازیگران ارتباطات کیفی پایینی دارند و روابط آن‌ها با بازیگران تنزل می‌یابد و در دوره‌ی زمانی آن‌ها راضی‌کننده نمی‌باشد. ویژگی این شبکه‌ی اجتماعی، ارتباط بازیگران است که گره‌ای خودشان را تشکیل می‌دهند. محققان

1- the New South Wales Independent Commission Against Corruption

2- Social Network Theory

اجتماعی به طور مداوم با روابط بین بازیگران شکفت زده شده‌اند، به طوری که حتی در جوامعی بزرگ و پیچیده مانند آمریکا این مسأله دیده می‌شود.

این، یک سیستم ساکن نیست، بلکه پویا است. ارتباطات به طور مداوم در حال رشد، ارتباط و از بین رفتن هستند. این ارتباطات اجتماعی با تجارب هر بازیگر به صورت منفرد اصلاح می‌شوند. روابط اجتماعی به سرمایه‌گذاری انرژی نیاز دارند تا حفظ شوند. اگر بازیگران انفرادی در هر ارتباط سرمایه‌گذاری نکنند، در پایان از بین می‌روند. برخلاف شبکه‌های زیستی عصبی، شبکه‌های اجتماعی از اصل سازماندهی مرکزی در پاسخ به عوامل خارجی محرک شبکه برخوردار نیستند. بازیگران در شبکه‌های اجتماعی ارتباطات را براساس نیازها، امیال، تأثیرات محیطی و اجتماعی خودشان رشد می‌دهند. آن‌ها به روشی مشابه به رشد ارتباطات در جهت خودشان واکنش نشان می‌دهند.

هر بازیگر، با خانواده، مادر، پدر، شریک زندگی، خواهر و برادر و بچه‌ها؛ ارتباطات قوی، روان، گسترده و با سرویس‌دهی خوبی دارد. ارتباطات مختلفی با ویژگی معجزا با دوستان و آشنایان نیز برقرار است. ارتباط با خانواده به طور کلی در سراسر زندگی ثابت می‌ماند. ارتباط با دوستان و آشنایان با توجه به مشخصه‌ی هر رابطه، رشد می‌کند و می‌میرد. هر بازیگر ارتباطاتی با کارفرما و دیگر همکاران در محل کار دارد. ممکن است این روابط به صورت روابط سلسله‌ای رسمی با رئیس و ارتباطات رسمی و غیررسمی با کارمندان پایین‌دست باشد (Argyle, 1988:174). بازیگران ممکن است روابطی با دیگر بازیگرانی که منافع خود را به اشتراک می‌گذارند، داشته باشند. آن‌ها ممکن است به یک حزب سیاسی یا یک باشگاه باغبانی یا گروه محلی پیشاهنگ متعلق باشند؛ و یا متعلق به گروه شادی روزهای پنجشنبه باشند و یا در روزهای یکشنبه به کلیسا بروند. در هر جایی این ارتباط با بازیگران دیگر وجود دارد که پیچیدگی روابط آن‌ها و جایگاه آن‌ها در شبکه را افزایش می‌دهد (Brown 1965:160).

به طور کلی، روابط بین بازیگران در نتیجه برنامه‌ها و مقاصد خاصی است. بازیگران به گروه‌های قابل تعریف یا شبکه‌هایی که کمتر می‌توان آن‌ها را تعریف کرد، ملحق می‌شوند و یا حتی عضوی از آنان می‌شوند. در ابتدا ارتباط اصلی آنان با دیگران در چنین گروه‌هایی، براساس منافع مشترک گروه است. همان‌طور که ارتباطات رشد می‌کنند و در گروه به بلوغ می‌رسند، این تغییر در گذر زمان شکل می‌گیرد. منافع گروه همیشه در پس‌زمینه وجود دارد و ساختار بنیادی ارتباطات گروه را فراهم می‌کند.

بازیگران می‌توانند روابطی را در مسیرهایی شکل دهند که با نیازها و امیالشان مناسب باشد. بازیگران این کارها را با شدت و ضعف مختلفی انجام می‌دهند و در پیوستگی بین منفعل بودن و شکل‌گیری نیروهایی که فعالانه روی آن‌ها کار می‌کنند، قرار می‌گیرند و فعالانه ارتباطاتی را موجب می‌شوند که با قدرت، در مسیری که می‌خواهند پیش می‌رود (Fischer, 1977b). اینک این سؤال مطرح است که نیازها و امیال بازیگران، چه چیزهایی هستند و هر بازیگر برای دستیابی به

آن‌ها به چه ظرفیت‌هایی نیاز دارد؟

در اینجا سازوکار دقیق شکل‌گیری نیازها، امیال و اهداف مورد سؤال نیست. انسان‌ها اغلب به دلیل ترس، طمع، حسادت، خصومت یا صرفاً سادگی، غیرمنطقی عمل می‌کنند. آن‌ها در تمام اوقات و موقعیت‌ها، به یک روش عمل نمی‌کنند. پیچیدگی اقدامات انسانی بیشتر در پرتوی روانشناسی مورد توجه قرار می‌گیرد؛ به طوری که می‌توان گفت اقدامات انسانی براساس منافع دریافتی در زمان و جایگاهی مشخص می‌باشد. زمانی که نیازها/اهداف/منافع در ذهن بازیگر جای می‌گیرد، باید به طور کافی انگیزه اقدام کردن را داشته باشند.

من به توصیف شبکه‌ی اجتماعی پرداختم. در اینجا هر بازیگر جایگاهی را در درون شبکه‌ی وابسته به دیگران برمی‌گزیند. روابط در حال رشد و تغییر هستند و بازیگر می‌تواند به طور عمدی روابطی را در تحقق دستیابی به اهداف آن‌ها ایجاد کند. بازیگران فقط به اهدافی دست می‌یابند که دارای مالکیت، کنترل یا دسترسی به منابع باشند و این امکان را به آن‌ها بدهد تا این اقدامات را انجام دهند (Burt 1977:269; see also Etzioni 1970:19). در شبکه‌ی اجتماعی، مالکیت، کنترل یا دسترسی به چنین منابعی به بازیگر قدرت می‌دهد. در اقتصادهای مدرن، پول بیشترین و کاربردی‌ترین منبع قدرت است، باین وجود، هر چیزی می‌تواند منبع قدرت باشد، به شرطی که به بازیگر در ارتقای منافع بر منافع دیگران کمک کند. کاریزما، توانایی سخنرانی عمومی، منابع رسانه‌ای، تبلیغات و اطلاعات که دیگران به آن‌ها دسترسی ندارند، همگی می‌توانند منابع قدرت باشند (Olsen 1970:5).

جمع‌آوری منابع به معنای آن است که یک بازیگر به جمع‌آوری قدرت می‌پردازد. در هر حال، قدرت از یک وضعیت احتمالی و نه یک وضعیت واقعی برخوردار است. زمانی که بازیگر از قدرت استفاده می‌کند و به منافعش بر منافع دیگران دست می‌یابد، قدرت را به کار برده است. اگر بازیگر توانایی افزایش منافعش نسبت به دیگران را داشته باشد ولی این گونه عمل نکرده باشد، اگر چه دارای قدرت بوده ولی آن را به کار نبرده است. امرسون^۱ یک گام جلوتر می‌رود و اظهار می‌دارد که قدرت ویژگی یک بازیگر خاص نیست، بلکه از روابط اجتماعی بین بازیگران به وجود می‌آید. اگر یک بازیگر بتواند کنترل منابعی را که دیگری به آن وابسته است در اختیار بگیرد، دارای قدرت است.

هر بازیگر منابعی را کنترل می‌کند که می‌تواند منافع خود را افزایش دهد. همچنین منابعی را در اختیار می‌گیرد که در افزایش منافعشان به کار نمی‌رود. پول یک منبع مفید قدرت است، زیرا قابلیت تبدیل دارد. می‌تواند از دست یک بازیگر به دست بازیگری دیگر جابه‌جا شود و فوراً در مقام کاربرد برای مالکی جدید درآید. به نظر می‌رسد که این تحلیل به معاملات فساد بیانجامد و بازار مستقیمی را در منابع ایجاد کند. رز-آکرمن^۲ اشاره‌ی درستی به تخصیص منابع کمیاب تحت کنترل دولت که به ایجاد بازار

1- Emerson

2- Rose-Ackerman

منجر می‌شود، داشته است؛ به طوری که بهتر می‌توان انجام اقدامات مفسدانه را درک کرد (Rose-Ackerman 1978:2). چیزی که رز-آکرمن و بیشتر اقتصاددانان نتوانستند بفهمند این است که بازار یک ارایه‌ی ساده از شبکه‌های پیچیده‌ی مبادلات اجتماعی و اقدامات اجتماعی است. کل جمعیت نیز در مشارکت در خرید و فروش کالاهای مادی به کار می‌روند، به طوری که قشرهای مبادله‌ی اجتماعی که زیربنای چنین معاملاتی هستند، غیر قابل رؤیت هستند (Jackson, Fischer and Jones 1977:43). نظریه پردازان مبادلات اجتماعی پیشنهاد می‌دهند که تبادل اجتماعی بین بازیگران وابسته در رابطه با تمامی منابع معامله، چه به صورت مادی و چه به صورت غیر مادی روی می‌دهد. چنین معاملاتی بر اساس وابستگی روابط می‌باشد و به اجرای قدرت منجر می‌شود (Cook 1987).

بحث بالا ما را به معاملات دو طرفه‌ی فساد می‌رساند. این معاملات همیشه شامل یک محرک و یک هدف هستند. زمانی که محرک تصمیم به ارتکاب فساد را می‌گیرد، تلاش می‌کند تا با هدف تماس برقرار کند و آن‌ها را وادار به موافقت کند. از این بحث‌ها مشخص می‌شود که تلاش در متقاعد کردن فرد دیگر بخشی از یک معامله فساد است که شامل قدرت از دو دیدگاه محرک و هدف است. این تلاش در معامله‌ی مفسدانه یا به موفقیت می‌رسد یا به شکست و هیچ وضعیتی دیگری در این بین وجود ندارد. در صورتی که شرایط زیر برآورده شود، شانس موفقیت می‌تواند وجود داشته باشد:

- محرک، راه کانال ارتباطی با هدف داشته باشد (Dahl, 1994:292).
- محرک، منبعی را در اختیار داشته باشد که هدف می‌خواهد یا به آن نیاز دارد.
- هدف به این منبع وابسته باشد.
- هدف نتواند در روشی دیگر به سادگی به این منبع دست یابد.
- ارتباط بین هدف و محرک از کیفیت کافی برخوردار باشد به طوری که امکان برقراری اعتماد بین دو بازیگر در حمایت از این معامله وجود داشته باشد (Della Porta and Pissorno, 1996:76).
- معامله به صورت مخفی انجام شود (Alatas, 1968).
- هدف، هیچ اعتراض اخلاقی نداشته باشد.
- هدف، دریابد که ریسک تحریم و عواقب تحریم به اندازه‌ای پایین است که امکان این معامله وجود داشته باشد.
- محرک، دریابد که ریسک تحریم و عواقب تحریم به اندازه‌ای پایین است که امکان این معامله وجود دارد.

این که محرک تلاشی در معامله‌ی فساد داشته باشد یا خیر، به ترکیب عوامل بالا در وزنه‌ی تعادل بستگی دارد. پذیرش هدف برای تلاش در ارتکاب فساد نیز به عوامل بالا و رسیدن به وزنه‌ی تعادل بستگی دارد؛ به طوری که وی باید این عمل را بپذیرد. در بحث بالا مشخص است که هرگونه تلاش

قدرتمندانه برای فساد (CPA)^۱ شامل عوامل تحریکی می‌شود که تلاش و عوامل مهارکننده در پیشگیری را تحریک می‌کند.

اگر تلاش فاسدانه/قدرت‌طلبانه موفق باشد دو نتیجه و پیامد خواهد داشت. اول این که ارتباط بین بازیگران تقویت می‌شود. دوم، راهی که چنین تلاش‌هایی تلاش قدرتمندانه برای فساد روی می‌دهند، باز می‌ماند. در صورتی که تمامی شرایط ذکر شده برآورده شوند، محرک فقط باید منبعی را تأمین کند که هدف تمایل ادامه چنین معاملاتی را داشته باشد. به‌علاوه، محرک از منبع قدرتمند اطلاعاتی برخوردار است که تلاش‌های قبلی هدف را در انجام معاملات فساد در نظر می‌گیرد. اگر هدف به حفظ نام نیک و وابسته باشد، همان‌طور که تمامی مقامات دولتی این‌گونه هستند، این منبع به قدرت محرک در این رابطه می‌افزاید. این ارتباط اکنون آماده‌ی به‌کاررفتن در معاملات متداوم فساد است.

برای بازیگرانی که در شبکه‌ی فساد هستند، خود رابطه باید حفظ شود و هر دو بازیگر در هر معامله (چه تلاش قدرتی یا تلاش قدرتی مفسدانه) منابع را در حفظ مخفی ماندن معاملاتشان صرف کنند. دو بازیگر اکنون به یکدیگر به‌صورتی گره خورده‌اند که تداوم اعتماد مورد نیاز است. اگرچه این معامله با یک محرک و یک هدف آغاز شد، اما معاملات بعدی با تقابل آن‌ها مشخص می‌شود. به‌علاوه بهبود ارتباط با شخصی کردن روابط و از طریق ابزار اجتماعی میسر می‌شود.

محرک در معامله‌ی فساد می‌تواند یک بازیگر دولت یا بازیگر بخش خصوصی باشد. من عقیده دارم که اگر بازیگر دولتی است باید از نیروهای انگیزشی بالا و نیروهای بازدارنده پایینی برخوردار باشد. این مسأله معمولاً در دموکراسی‌های مدرن که حاکمیت قانون در آن‌ها ایجاد و اجرا می‌شود، وجود ندارد. حاکمیت قانون و آموزش گسترده در مورد ماهیت غیرقابل‌پذیرش بودن رشوه، تضمین می‌کند که بازدارندگی اخلاقی، ریسک دریافتی و عواقب تحریم به‌طور کلی بیشتر از موارد موجود در نظام‌های قضایی هستند که حاکمیت قانون به‌خوبی ایجاد یا اجرا نشده است (مثلاً در کشورهای در حال توسعه). به‌علاوه، مقامات دولتی در کشورهای در حال توسعه بر اثر فقر، بیشتر به منابع و کالاهای مادی وابسته هستند تا بتوانند نجات یابند بنابراین تضمین می‌کند که آن‌ها سطوح بالایی از انگیزه را دارند.

اگر میل محرک به منابع افزایش یابد و قدرت وی تأمین شود، روابط آن‌ها به‌صورت ثابت باقی می‌ماند. یک محرک غیردولتی ممکن است تلاش‌های مفسدانه‌ی بیشتری را علیه دیگر بازیگران دولتی و از طریق هدف اعمال کند و این در صورتی است که محرک، میل به قدرت داشته باشد و این میل از توانایی هدف در ایجاد رضایت بیشتر باشد. فساد از طریق سلسله‌مراتب سازمانی در جریانی رو به بالا به سطح دیگری از مدیریت جریان می‌یابد تا بتواند به اقتدارات بیشتری دست یابد. این موضوع به ویژه در دموکراسی‌ها و بوروکراسی‌های مدرن یعنی جایی که اختیار معمولاً در میان شماری از بازیگران پراکنده شده است وجود دارد. یک بازیگر معمولاً نمی‌تواند تصمیم‌گیری انحصاری در مورد منابع تحت کنترل دولت داشته باشد. در صورتی که بازیگران دیگر

1- corruption/power attempt

در خود شبکه‌ی محرک بخواهند ارتباط محرک را با امیال خود برای رسیدن به منابع قدرت برقرار کنند، ممکن است محرک تلاش کند تا مقامات دولتی دیگر را به فساد مبتلا سازد.

نکته‌ی کلیدی این که محرک (که فرض می‌شود بازیگر غیردولتی است) نمی‌خواهد یک ارتباط آماده با بازیگران احتمالاً فاسد دولتی که می‌توانند منابع دولتی مورد نظر وی را فراهم کنند داشته باشد. محرک بعد از دسترسی به یک بازیگر دولتی فاسد، این توانایی را دارد تا با تمامی بازیگران دولتی مرتبط با بازیگر مفسد اصلی ارتباط برقرار کند. وجود یک رابطه‌ی احتمالی می‌تواند نفوذ فساد به کل شبکه را به وجود دارد. فرآیند ورود فساد به شبکه می‌تواند تکرار شود و این تا زمانی است که هدف‌هایی در نهاد دولتی وجود داشته باشد که تابع چنین رویکردی هستند؛ نهاد منابع قدرت مورد نیاز محرک یا محرک‌ها را داشته باشد؛ و محرک منابعی را در اختیار داشته باشد تا بتواند از آن برای نیل به اهداف استفاده نماید. به‌علاوه، هرگونه تلاشی باید بتواند شرایط موردنیاز مذکور را فراهم کند. این مسئله با این واقعیت پیچیده می‌شود که هم‌زمان با رشد شبکه، بازیگران شبکه‌ی فساد در وضعیت منحصربه‌فردی قرار می‌گیرند تا از قدرت سازمانی در خنثی کردن تعدادی از شرایط بازدارنده استفاده کنند.

قابل توجه این که قبل از تأسیس شبکه‌ی فساد؛ هیچ اصل سازمان‌یافته‌ی مهمی وجود ندارد که روابط بازیگران را با دیگر بازیگران احتمالی فساد - به‌استثنای ساختار سازمانی از قبل موجود و تأثیرات اجتماعی غیررسمی - الگوسازی کند. زمانی که شبکه‌ی فساد ایجاد می‌شود، در معرض تأثیرات دوگانه قرار می‌گیرد. در ابتدا، شبکه‌ی فساد در معرض دستورکار شخصی بازیگران قرار می‌گیرد و با قدرت نسبی هر بازیگر در شبکه تحریک می‌شود؛ سپس، در معرض تأثیر مجموعه‌ی افراد و کل شبکه فساد قرار می‌گیرد. پیامد این کار این است که بازیگران شبکه تلاش‌های قدرتمندانه و تلاش‌های قدرتمندانه‌ی مفسدانه را در راستای ارتقای شبکه از جمله اقدامات خاص فساد پیش می‌برند.

نتیجه‌ی تداوم تلاش‌های قدرتمندانه بین بازیگران در شبکه‌ی فساد و دیگر بازیگران، ایجاد یک قدرت سازمانی خواهد بود. قدرت سازمانی، تلاش‌های قدرتی و تلاش‌های قدرت/ فساد توسط اعضای شبکه فساد در مسیر حرکت شبکه به سمت جایگاهی در سازمان پیش می‌رود که قدرت اختیاری در آن جای دارد و می‌تواند به سود شبکه به کار رود. این کار شامل ارتقای اعضای شبکه، انزوا و اخراج اعضای غیر شبکه می‌شود. بازیگران انفرادی در این فرآیند و به‌صورتی پیچیده، تعامل دارند و روشی را که شبکه در آن رشد می‌کند الگوسازی می‌کنند.

نیروهای انگیزشی داخلی همراه با ترکیبی از عوامل سازمانی بیرونی از جمله روحیه‌ی ضعیف، رهبری ضعیف، فقدان رهبری اخلاقی، آموزش ضعیف، اصول اخلاقی مبهم سازمانی و سیاست‌ها و رویکردهای غیر کاربردی که کنترل اخلاقی را ضعیف می‌کند. عواملی دیگر از جمله پاسخ‌گویی ضعیف، بازرسی داخلی اندک، مدیریت عملکرد و نظارت پایین، می‌تواند به دریافت ریسک کم تحریم منجر شود و عواقب تحریم را کاهش می‌دهد.

زمانی که یک شبکه‌ی فساد از بازیگران در یک سازمان شکل می‌گیرد، کاربرد قدرت از طریق انتقال منابع توسعه یافته است. بازیگران فاسد، خود و شبکه را از طریق کاربرد قدرت در تمامی اشکال حفظ می‌کنند. مشارکت در یک شبکه فساد بازیگران را در گروهی قرار می‌دهد که منافع جمعی را در اختیار دارند- به طوری که معاملات بیشتر فساد، حفاظت از شبکه را می‌طلبد. اعضای شبکه‌ی فساد نباید به جایی خارج از شبکه بروند تا این که قدرت را در زمینه‌ی سازمانی به دست آورند. آن‌ها همگی به قدرت سازمانی به میزان مختلف دسترسی دارند، ولی ماهیت جمعی این قدرت به معنای این است که وقتی شبکه رشد می‌کند، قدرت سازمانی موجود در اعضایش رشد می‌کند. در نقطه‌ای مشخص، انباشت قدرت سازمانی به انبوه بحرانی می‌رسد. این نقطه شبکه‌ی فساد سازمان را در انحصار خود گرفته است. قابل توجه این که قدرت شبکه‌ی فساد ضرورتاً به شمار بازیگران شرکت کننده مربوط نیست، ولی میزان قدرت برای بازیگران فساد در شبکه موجود است. چند بازیگر فاسد با قدرت سازمانی زیاد می‌توانند یک سازمان را در اختیار بگیرند؛ همان طور که شمار زیادی از بازیگران فساد با میزان کمتری از قدرت سازمانی نیز این توانایی را دارند

شبکه‌های فساد و پیشگیری از فساد^۱

چگونه شناخت فساد در اصطلاح تعاملات اجتماعی و شبکه‌های اجتماعی به پیشگیری از آن کمک می‌کند؟ همان‌طور که بردمن و کلوم اشاره کردند، رفتار غیراخلاقی به تعداد عوامل ریسک مربوط است. با تجارب و تحقیقات توصیفی مشخص می‌شود که فساد می‌تواند در جایی رشد کند که عوامل ریسک حضور دارند. بررسی ادبیات تحقیق نشان می‌دهد که در حال حاضر هیچ شناخت نظری در مورد عملکرد فساد وجود ندارد که توضیح دهد این عوامل ریسک چگونه به فساد منجر می‌شوند.

رویکرد سازمانی از آن‌رو مفید است که فرهنگ نهادهای بخش عمومی را می‌توان تا حدودی کنترل کرد. از این رهگذر، با آموزش، پیشگیری از فساد و ارتقای مقاومت در برابر فساد یک فضای قوی از انسجام سازمانی ایجاد می‌شود. چنین فضایی می‌تواند با نیروهای انگیزشی بازدارنده‌ی بازیگر در ارتباط باشد.

دو نمونه از موارد زیر به این نکته اشاره دارند:

۱. یک مقام عمومی در یک کشور در حال توسعه می‌تواند وادار به ارتکاب فساد اداری شود و این، زمانی است که مثلاً خانواده وی از فقر و تنگدستی در فشار باشند و معاملات فساد به آن‌ها کمک کند؛
۲. در آمریکا مقامات مبارزه با مواد مخدر^۲ بسیار آموزش دیده هستند و درآمدهای خوبی دارند و از سوی دیگر دارای دستورالعمل‌های شدید اجرایی هستند. با این همه، فساد هنوز یک معضل است زیرا مبالغ موجود در معامله‌ی مواد مخدر و رشوه به مقامات دولتی بسیار هنگفت است. به کسانی که نمی‌توان رشوه داد، از طریق تهدید خانواده‌شان ترسانده می‌شوند.

1- corruption prevention

2- narcotics interdiction officials

به جای این که بگوییم هر کس بهایی دارد، باید گفت همیشه افرادی هستند که برایشان انگیزه‌ی عمل مفسدانه در شرایط خاص بیشتر از نیروهای بازدارنده در مؤسسه‌ای است که به آن تعلق دارند. نمونه‌های بالا اهمیت تأثیر وابستگی منابع را بر اقدامات انسانی پررنگ می‌کند. برنامه‌های پیشگیری از فساد باید به‌طور راهبردی منابعی را مورد توجه قرار دهند که برای بازیگران بخش خصوصی و همین‌طور وابستگی منابع احتمالی برای بازیگران دولتی موجود است. درک وابستگی به منابع می‌تواند از برنامه‌هایی حکایت کند که به ارزیابی ریسک در مقامات آسیب‌پذیر می‌پردازد.

رویکرد شبکه‌های اجتماعی به ما در مورد اهمیت راه‌های ارتباطی هشدار می‌دهد. بدون وجود راه ارتباطی، انجام معامله‌ی فساد غیرممکن است. برنامه‌ی پیشگیری از فساد باید شامل نظارت بر راه‌های ارتباطی با مفسدان احتمالی باشد. ماهیت و چیستی پرداخت به‌منظور دسترسی به مقامات دولتی باید مشخص شود، یعنی تلاشی برای باز کردن کانال ارتباطی که امکان نفوذ را فراهم می‌کند.

زمانی که راه ارتباطی در شبکه بین دو بازیگر که قبلاً هم یک معامله فساد انجام داده‌اند باز شد، این رابطه همچنان باز می‌ماند؛ حتی اگر بازیگر بخش دولتی به موقعیت دیگری برود. مقامات بخش دولتی که مظنون به فساد هستند نمی‌توانند به‌سادگی جابه‌جا شوند، آن‌هایی که مظنون به فساد هستند باید با نهاد مربوطه و از طریق فرآیندی منظم ارتباط داشته باشند. اگر مدارک کافی وجود داشته باشد، باید گام‌های محکم در حذف آن‌ها برداشته شود. اگر این موضوع نیز میسر نشود، آن‌ها باید مورد نظارت آشکار یا مخفی باشند تا رفتارشان کنترل و نظارت شود.

فساد تکنیکی است که توسط کسانی که قدرت دارند و کسانی که به‌دنبال قدرت هستند به کار برده می‌شود. فساد به‌خودی‌خود یک هدف نیست، صرفاً تکنیکی است برای دستیابی به اهداف و جمع‌آوری قدرت موردنیاز در دستیابی به آن‌ها. بازیگرانی که تمایل دارند تا از فساد برای دستیابی به اهدافشان استفاده کنند به‌دنبال استفاده از تکنیک‌های هوشمندانه‌تری در رسیدن به اهدافشان هستند. تمرکز بر منافع بازیگران در شبکه‌های فساد نشان می‌دهد که منافع مشترک بازیگران در شبکه‌های فساد یک مسأله‌ی اصلی است. هر برنامه‌ی پیشگیری از فساد باید پتانسیل منافع مشترک کارمندان دولتی را مورد توجه قرار دهد؛ به‌گونه‌ای که چنین منافع مشترکی با منافع سازمان منطبق نیست. همان‌طور که دیدیم، وقتی اولین تلاش فساد صورت می‌گیرد، اعتماد، یکی از اجزای مهم روابط بین بازیگران است و بدین ترتیب، روابط مفسدانه ادامه می‌یابد. منافع مشترک بین بازیگران اعتماد را تسهیل می‌کند و محرک انگیزشی مشترک را فراهم می‌کند، به‌طوری که می‌تواند بر نیروهای بازدارنده‌های که فعال هستند، فایز آیند.

منافع مشترک می‌تواند شبکه‌ای آماده را فراهم کنند که شامل فرهنگ، هنجارها و اهداف خودش است و می‌تواند هنجارهای فرهنگی سازمان را نادیده گرفته یا آن‌ها را تغییر دهد. بارزترین نمونه در این خصوص، در زندگی سیاسی استرالیایی‌ها وجود دارد که یکی از قوی‌ترین فرهنگ‌های احزاب سیاسی را دارند. این مسأله در بسیاری از موارد به ترویج و افزایش فساد در منافع مشترک احزاب

سیاسی بر مؤسسات دموکراتیک پارلمانی منجر می‌شود که اعضای حزب در آن کار می‌کنند. هر برنامه‌ی پیشگیری از فساد می‌تواند در تشخیص منافع قدرتمندان در بخش دولتی به‌خوبی عمل کند و بر این موارد به عنوان گره‌های احتمالی نفوذ فساد تمرکز کند.

در پایان و شاید از همه مهم‌تر این که رویکرد شبکه‌های اجتماعی به فساد این امکان را فراهم می‌کند تا محرک فساد، عملیات شبکه‌های فساد را در جریان قدرت بشناسد و روابط را بیشتر از ویژگی‌های بازیگران درک کند. سؤالی که باید از محرک فساد پرسید این نیست که آیا مثلاً مورد الف فساد است؟ بلکه سؤال باید این باشد که رابطه بین بازیگر الف و دیگر بازیگران احتمالی فساد در شبکه چیست؟ فهم شبکه‌های فساد در این روش این امکان را به ما می‌دهد تا دریابیم معاملات فساد می‌تواند در سراسر شبکه بین افرادی روی دهد که به‌طور مستقیم با یکدیگر مرتبط نیستند. تنها با درک روابط بین بازیگران شبکه است که ماهیت درست چنین معاملاتی آشکار می‌شود.

نتیجه‌گیری

مقاله‌ی حاضر، فساد را از منظر یک فرایند اجتماعی مورد توجه قرار داد. از این رهگذر، نویسنده‌ی مقاله بر این باور است که مشکل برنامه‌های پیشگیری از فساد، مشابه بودن شبکه‌های فساد و شبکه‌های اجتماعی و به یک روش عمل کردن آن‌هاست. همگی ما در جهانی با شبکه‌های اجتماعی متفاوت بر مبنای ارتباط، روابط شخصی و منافع مشترک فعالیت داریم. اجتماعی برخورد کردن یک نیاز انسانی است. واقع‌بینانه نیست اگر تصور کنیم مدیریت منطقی می‌تواند از ایجاد شبکه‌های اجتماعی در مقامات نهادهای بخش دولتی جلوگیری کند. فساد به‌منظور محدود کردن افراطی تعاملات شخصی انسانی می‌تواند کارایی را در نهادهای بخش دولتی کاهش دهد تا حدی که مانع رشد آن‌ها شود. دیوانسالاری عقلانی^۱ و بر یک داستان آرمانی است که نه ممکن است و نه مطلوب. چالش نهادهای ضدفساد، تلاش برای تدوین مدل از بوروکراسی و سیاست است که بتواند واقعیت روابط شخصی و شبکه‌های اجتماعی را منسجم سازد، درحالی‌که تصمیمات همیشه و صرفاً در جهت منافع عموم باشد.

Notes

1. For the sake of brevity I will condense these concepts into the word 'interests'.
2. This is a relatively uncontroversial view in modern psychology. See for example Lamberth (1980:295) and Atkinson, Atkinson and Hilgard (1983:317).
3. I am utilising concepts of power dependence relations derived originally from social exchange theorist Richard Emerson. See for example Emerson (1962).

1- rational bureaucracy

4. Weber defined power as the ability to achieve one's goals despite opposition from others in a social relationship (quoted in Giddens (1971: 156)).

5. Emerson wrote, 'The dependence of actor A upon actor B is (1) directly proportional to / motivational investment in goals mediated by B and (2) inversely proportional to the availability to those to A outside of the A-B relation' (1970:45).

In essence, he is saying that A has power over B to the extent that B is dependent on resources controlled by A.

6. Which can be an individual or an organization

7. Originally proposed by Joseph Senturia, 'Political Corruption', Encyclopedia of the Social Sciences, Vol iv: p448.

8. One problem with this definition is that the public official may rationalise that they have used their power in a way that benefits both themselves and the public interest. In this case they have promoted their interest in equal proportion to the public interest rather than over it. My view is that they intend to promote their interest regardless of the public therefore the fact that these interests may coincide is irrelevant. In addition, by promoting their interest they have distorted the process of achieving the 'best' policy, which in itself is against the public interest.

9. It will also be noted that this definition faces the difficult problems of how you identify the private interests of the public official/private actor and how you identify the 'public' or 'common' interests of the populace? These are issues I don't intend to address here.

10. It is almost self-evident that power can only be exercised in relation to others. See for example Bierstadt (1994).

11. An extraordinary example of this has recently occurred in Peru where it is estimated that 2400 video tapes were made of corrupt approaches between the head of Peru's secret police. Vladmiros Montesinos and politicians. All of the corrupt approaches occurred at video taped meetings in a hotel room. See Associated Press (2001).

12. It should be noted that one off corrupt transactions which have no prospect of being repeated, such as the license providing official who extorts a 'fee' from the hapless applicant, have a somewhat different nature and are not included in the current discussion.

13. Perhaps the best example is an investigation conducted into the unauthorised release of government information. Police were risking their careers for \$10-20 per item of information even knowing their computer use could be audited. Independent Commission Against Corruption (1992).

14. See Cartier-Bresson (1997); for one of the most thoughtful and interesting discussion on corrupt networks.

15. 'Social network analysis is not a formal or unitary 'theory' but rather a broad strategy for investigating social structure' (White and Brudner 1996). See also Leinhardt (1977). SNT also goes under the name of network analysis (Fischer 1977a).

16. The concept of each individual as an actor enmeshed in a social network links to early work by sociologist George Simmel in 1922 (Fischer 1977b).

17. See for example Travers and Milgram (1969); They conducted an experiment to see how many people through personal acquaintances could transmit a letter from the West Coast of the USA to the East Coast. Approximately 30 per cent of the sample letters made it to the East Coast, travelling through a mean number of acquaintances of 5.2. This was the basis for the so-called 6 degrees of separation where every person on the planet is only six acquaintances from knowing every other person. Obviously overstated, Milgram's research does illustrate how amazingly connected even complex modern societies are.

18. I am referring here to the importance of maintenance of interaction and the motivation to behave appropriately using social skills (Argyle 1988:52-56).

19. Although within this network there will be considerable variation

(Bott 1977).

20. There has been considerable work done on why people form relationships, apart from structural or environmental factors. The research suggests that one important factor is 'solidarity' or having similarity in characteristics and interests (Brown 1965)

21. Theoretical approaches to this question vary along a continuum. The ratio of the effect of environment vs intention (and therefore formation of connection) is very much in dispute (see Fischer 1977b:3).

22. The difference between a network and a group is difficult to establish. Generally in the social sciences a group has members that have larger common aims, 'interdependent roles, and a distinguishable subculture'. In networks, only some of the actors have social relationships and they don't form a recognisable definable social whole (see Bott 1977).

23. This approach is in line with the more sophisticated versions of rationality outlined in the Social Choice literature, or as Jackson et al. (1977:42) call it, 'structured choice'.

24. Defining power, potential power and influence is surprisingly controversial. For discussion of this debate see Martin (1994), Clegg (1979:41-49), Molm (1987:101).

25. Sometimes referred to in the economics literature as the 'moral cost' (see Groenendijk 1997).

26. Information is clearly an important resource of power. In corrupt transactions it becomes crucial (Garson. 1977; Olsen 1970).

27. Della Porta found, in her massive study of Italian corruption, that 'honesty' was a valuable trait among corrupt actors. If you were generally known to be 'honest' in your corrupt dealings then you were a person that could be dealt with (Della Porta 1996).

28. In the author's experience as a corruption investigator with the NSW ICAC, this is a particularly common phenomenon. Della Porta (1996) also found that personalized relations were an important factor in ongoing corrupt transactions.

29. It is axiomatic that low pay is one of the key causes of corruption in developing countries (see Palmer. 1983; Alatas 1990).

30. Disagreement exists between the elitists and pluralists about how centralised decision making authority is. In Australian government, elites do exist and have significant power however it is mitigated (Higley, Deacon and Smart 1979). As RoseAckerman points out, in modern democracies the power of elites is mostly to block or deny others, rather than to act or approve (1996:377).

31. The effect of such factors in potentially promoting corruption is brought out in Zipparo (1998).

32. Martens (1999) provides practical detail as to how this occurs.

33. Warren (1977) notes that formal positions in the organization may not relate to actual power structures.

34. By organizational power, I am not referring to the resources available to the organization. I am referring to the ability of the actor to influence the workings of the organization itself